

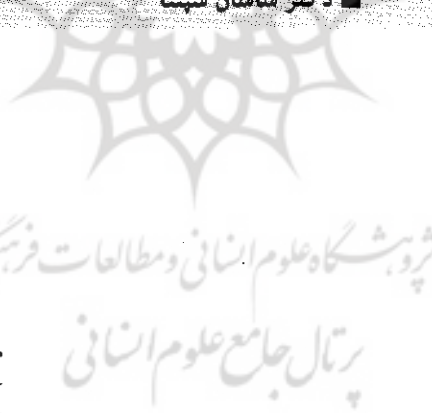
● استادان موسیقی معاصر در شعر استاد شهریار

# سوزی نداشت شعر دل انگیز «شهریار» اگر...

■ دکتر ساسان سپتنا

اشاره: چندی قبل شاهد برگزاری مراسم بزرگداشت استاد شهریار، شاعر توانای معاصر بودیم که طی آن سخنرانان و محققین، به بررسی ابعاد مختلف شعر شهزبار پرداختند. آنچه در زیر می‌خوانید، نوشته محققانه آقای دکتر ساسان سپتنا است که اخیراً به دستمان رسیده و در آن به تأثیر موسیقی و موسیقیدانان معاصر بر شعر شهریار پرداخته شده است.

اشعار دلکش و زیبای شهریار سخن، شاعر شیرین کلام معاصر سید محمد حسین شهریار علاوه بر وصف‌های بدیع و جاذب شاعرانه و کاربرد مضامین جدید و نساویر خیال انگیز و رعایت تناسب و هم‌آهنگی (هارمونی) واج‌های زبان فارسی و موسیقی شعر و دارا بودن تجسم شیوه زندگی دل‌انگیز روستائی و مشحون بودن از مفاهیم فرهنگ عامه، دارای نکات مهم و اشارات قابل اعتنا از تاریخ هنر معاصر است. شهریار برخلاف برخی از شعرا که به علت هوی و هوس و یا به سائقه شهرت طلبی به سرودن شعر پرداخته‌اند، هیچگاه بدون انگیزه معنوی، شعر نسرود و در برخی اشعارش بازتاب همنشینی‌ها و مجالست‌های او با هنرمندان برجسته و پرآوازه ملاحظه می‌شود و آن اشعار واجد مطالب و اشاراتی است که تشریح آن اشارات خود روشنگر بخشی از تاریخ فرهنگ و هنر دوران معاصر می‌باشند. هر کدام از اشعار زیبای استاد شهریار با حوادث و زیر و بم‌های زندگی پرفراز و نشیب او مرتبط است و از این نظر هرگاه شأن صدور هر شعر توجیه گردد و سرگذشتها و حوادث عبرت‌انگیزی که شاعر با اشارتی کوتاه آمیز در خلال اشعارش از آنها یاد کرده است ذکر شود، توضیحات اخیرالذکر دربردارنده شمه‌ای از تاریخ هنر معاصر خواهد شد و اشاراتی که استاد شهریار به میان آورده است جهت خواننده آن اشعار روشن



هنرمندانی که با شهریار دوست و معاشر بوده اند و شاعر در اشعار خود به نام و خصال آنان اشاره کرده است هرکدام در تاریخ هنر ایران چهره‌ای نام‌آوردند و برخی از آنان در اعتلای فرهنگ و هنر این مرزوبوم سهم بسزایی داشته‌اند. از آنجا که شهریار با استادانی در رشته موسیقی دوست و هم‌نشین بوده است که برخی مانند: ابوالحسن صبا و محمود تاج‌بخش در رشته موسیقی سمت استادی بر نگارنده این مقاله داشته‌اند و برخی دیگر چون: قمرالملوک وزیری، عبدالله دومی، علی‌اکبر شهنازی، تاج اصفهانی و تعدادی دیگر از آنها که شهریار به هنرشان ارج نهاده است، محضرشان فیض بخش هنر برای نگارنده این سطور بوده است و کمابیش از نزدیک با صفات و خلقیات و فرازونشیب‌های فعالیتهای هنری و ویژگیهای کار آنان آشنا بوده‌ام. بنابراین آنچه شهریار در آن زمینه سروده و در اشعار خود یاد کرده یا حتی به اشارتی زودگذر بسنده کرده است برای این بنده، بسی آشنا و ملموس است و از فراتر آن بسی زمینه‌های مشترک فکری و احساس بین شهریار و نگارنده یافت می‌شود که محصول تداعی روزگار آشنائی با استادان سابق الذکر است. چه بسا مواردی را که شهریار به کنایه در ذکر حال استاد نام‌آوری در شعر خود آورده است که مربوط به اوج و حقیض حوادث زندگی آن هنرمند است و چه بسا اشارت تأسف‌انگیز یا ترحم‌انگیزی بر انزوای استادی کرده است که بر اثر آشنائی با حسب حال آن استاد مصداق آن برای نگارنده این مقاله روشن است و در اینجا تا آن حد که حجم مقاله اجازه دهد به توضیح مواردی از آن می‌پردازم.

چه بسا این گونه توضیحات و عرضه اطلاعات جهت محققان و پژوهندگان علاقه‌مند بی‌فایده نباشد و از این جهت است که دیوان شهریار از نظر انعکاس بسیاری از صفات و خصال و حسب حال هنرمندان معاصر شاعر مرجع خوبی برای تداعی سیر و تحول هنر معاصر به شمار می‌آید. بر اثر یادآوری و توضیح موارد مذکور نه فقط بسیاری از خصایص فکری و احساسی شاعر استنباط می‌شود بلکه بخشی از فرازونشیب‌های تاریخ هنر و وضع اجتماعی معاصر شاعر بازگو خواهد شد. در اینجا لازم به ذکر است که گرایش شهریار به تعدادی خاص از هنرمندان که نه فقط از نظر آفرینش و مهارت هنری سرآمد بودند بلکه از نظر صفات عالی اخلاقی نیز شاخص بوده‌اند، خود نشانه کمال طبع و علو همت شهریار است.

یکی از اولین موارد در اشعار شهریار درباره هنرمندان، اشعاری است که در وصف استاد سنتور، «حبیب سماعی» سروده است. حبیب سماعی در صفحات گرامافون که از سنتور او باقی مانده است با خواننده‌ای بنام «پروانه» نواخته است. پروانه خواننده با احساسی بود که در عتفوان جوانی با سرنوشته اندوهباری درگذشت. شهریار در مثنوی «روح پروانه» پس از توصیف شب مهتاب و جمع دوستان از گرامافونی یاد می‌کند که زینت بخش آن جعبه بود و صفحه سیاه رنگی از آواز پروانه روی آن گرامافون نهادند و از سوزن گرامافون صدای غم‌انگیزی از خواننده پراحساس برخاست. بر اثر طنین افکن شدن آواز، روح خواننده در نظر شاعر شکل می‌گیرد:

مبهم و روشن چو فروغ امیند  
گاه بدیداردو گهی ناپدید  
تا که غباریش به دامن نشست  
شکل پذیرفت و رخی نقش بست  
چهره سانی شد و مهتاب‌گون  
ابر بر آن چهره چو زلفی نگون...  
شهریار در منظومه خود با استادی در کلام و تشبیهات شعری به توصیف خواننده می‌پردازد که با مشاهده حیرت شاعر، لیش به تبسم شکفته شده و به شاعر چنین می‌گوید:

روح سستیم دیدم پسرانسهام  
و سپس از ناکمی خود و ناجور بودن زندگی زناشویی خویش یاد می‌کند تا سرانجام که بیماری سل به درون سینه پردردش راه می‌یابد و با پایان دردناکی طومار هستی او را درهم می‌پچند.

پس از پایان نقل گفتار «پروانه» شهریار ابتکار عجیبی به کار بسته است و آن این است که بقیه شعر را با وزن دیگری سروده است که در کل نشانه کمال مهارت و توانایی شاعر است. این منظومه بلند در دیوان شهریار چاپ شده است. «پروانه» که شهریار منظومه بلند فوق را درباره او سروده است دختردایه اکرم‌الدوله بود و اکرم‌الدوله دختر صاحب دیوان شیرازی همسر یکی از پسران عضدالملک بود که موسیقی و آواز را از میرزا محمد صادقخان سرورالملک استاد نامور سنتور عهد ناصرالدین شاه آموخته بود. این پروانه زنی حساس و نکته‌دان به شمار می‌رفت که آواز و برخی گوشه‌های ردیف موسیقی را از خواهر رضاعی خویش فرا گرفته بود.

روایت شده است که شوهر او خیاط بوده است که به علت ابتلا به بیماری سل شغل خود را رها کرد و حدود دو سال در خانه بستری بود و پروانه با فروش اثاثه خانه و گاه خوانندگی [در صفحات گرامافون] تأمین معاش خانواده را می‌کرد تا شوهرش درگذشت ولی پرستاری دائم. بیماری سل را از شوهر به او منتقل کرد. صفحات گرامافون که از آوازی ضبط شده مربوط به اواخر دوران زندگی او است که سل به درون سینه‌اش راه یافته بود و به این مناسبت است که آواز او که در صفحه گرامافون به یادگار مانده است بسی غم‌انگیز و تأثرآور است. بیشتر صفحات گرامافون که پروانه خوانده است همراه با سنتور حبیب سماعی است و چند صفحه دیگر هم با تار قوام یا همراه با سه تار خودش ضبط شده است که همراه با آواز، سه تار را به شیرینی نواخته است و در برخی صفحات، مهدی نوائی (که مقیم اصفهان بود) با نی همراه با آنان نواخته است. این خواننده حدود سال ۱۳۰۸ هجری شمسی به مرض سل درگذشت. شاید سرگذشت غم‌انگیزی که در عتفوان جوانی درگذشت، با «لاله» دختر با ذوق و با عاطفه‌ای که در دوران دانشجویی شهریار قسمتی از خدمات منزل او را بدون توقع مزدی انجام می‌داد و او هم در جوانی درگذشت، سنخیت داشته و برای استاد شهریار باعث تداعی باشد، چون مرگ «لاله» شهریار را بسیار اندوهگین کرد و بر سر گور او غزلی ساخت که مطلعش این است:

بیداد رفت «لاله» بریباد رفته را

یارب خزان چه بود بهار شکفته را؟  
یکی از دوستان بسیار نزدیک شهریار سید ابوالقاسم شهیار همشهری او بود که جوانی خون‌گرم و فعال و باذوق بود. شخص اخیرالذکر همان است که در سالهای ۱۳۰۸-۱۳۰۹ هجری شمسی دیوان کوچک شهریار را گردآوری و چاپ کرد. سید ابوالقاسم شهیار نیز در سن جوانی به مرض سل درگذشت و شهریار را بسیار اندوهگین ساخت. در دیوان شهریار چند مورد دیگر هم اشاره‌ای به «پروانه»ی سابق‌الذکر شده است. صدای پروانه در آثار ضبط شده از او تنوع تحریر ندارد، شاید این خاصیت ناشی از ابتلا به بیماری سل باشد. یکی از صفحاتی که پروانه به همراهی سه تار خود خوانده است صفحه مثنوی افشار است که مهدی نوائی نیز با «نی» آواز و سه تار او را همراهی کرده است و خواننده در این صفحه شعر سعدی: «بای سرو بوستانی در گل است» را با لحنی پراحساس و مؤثر خوانده است مهدی نوائی نوازنده مشهور «نی» مقیم اصفهان، از شاگردان استاد نی نایب اسدالله بود که چند صفحه گرامافون نی تنها هم در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی از نوازندگی او ضبط شد. در آغاز



تأسیس رادیو، مهدی نوائی گاه به تهران مسافرت می کرد و در برنامه های اولیه رادیو ایران (۱۳۱۹ هجری شمسی) شرکت می کرد. اشاره ای که شهریار در مطلع غزل «نوائی نی» کرده است مربوط به مهدی نوائی سابق الذکر است: چه گزارشی است یا رب به تنگی نوائی

که به گوش دل بنالد به نوائی بی نوائی شهریار در بیت آخر همان غزل گوید: به نوائی این غزل را بفرست شهریارا

که بجز سری نباشد به میان ما سوائی از پروانه خواننده سابق الذکر حدود یازده صفحه گرامافون توسط شرکت «هیزاسترزیوس» در تهران ضبط و در انگلستان تکثیر و به بازار عرضه شد. برخی از آنان مانند تصنیف ابوعطا با استفاده از شعر سعدی: «هر کسی را هوسی و سروکاری در پیش» به همراهی تار قوام و برخی مانند صفحه گریلی و ضربی شهنواز و صفحه تصنیف افشار و صفحه مشهور شور و شهنواز همراه با سنتور حبیب سماعی اجرا شد. شهریار، غزل «الهی خون شوی ای دل» خود را تحت تاثیر صفحه گرامافون گریلی و ضربی شهنواز با سنتور حبیب سماعی سروده است.

این شعر در صفحه سابق الذکر خوانده شده است:

دلا دیشب چه می کردی تو در کوی رقیب من

الهی خون شوی ای دل تو هم گشتی رقیب من  
شهریار بیت مذکور را مطلع غزلی قرارداد و بر اثر تاثیرپذیری از صدا و ساز در اثر اجرا شده، بیت مذکور را تضمین کرده و غزلی ساخته است. ساز حبیب سماعی در شهریار اثر بسیار داشت. شهریار در اشعار خود، بویژه در عناوین برخی اشعار خود، به حبیب سماعی اشاره کرده است که از آن جمله است: ساز حبیب، مزار سنتور، اشک های گریزان، داغ حبیب، حبیب سماعی فرزند میرزا حبیب سماع حضور بود. سماع حضور از استادان سنتور عصر ناصرالدین شاه بود که علاوه بر موسیقی در فن کشتی نیز سرآمد زمان به شمار می رفت. میرزا حبیب سماع حضور دارای رویه درویشی بود و برای هنر خود، شان و منزلت بسیار قائل بود. فرزند او حبیب سماعی خردسال از ابتدا با سنتور پدر تنیک می نواخت و سپس نزد پدر به فرا گرفتن سنتور مشغول شد تا به مرحله ای رسید که خود در نواختن این ساز استادی ورزیده گشت. شیوه سنتورنوازی حبیب سماعی متنوع و دل انگیز بود. او در معیت پدر خود به مشهور رفت و به خدمت نظام پرداخت. پس از مدتی از مشهد به تهران منتقل شد و در تهران بر اثر اصرار دوست خود استاد ابوالحسن صبا کلاس آموزش سنتور دایر کرد ولی چون چندان حوصله ای برای این کار نداشت کلاس او ادامه نیافت. حبیب سماعی تحت تاثیر سرنوشت غم انگیز پروانه برای آنکه یادگاری از آواز وی باقی بماند در چند صفحه گرامافون با سنتور او را همراهی کرده است و اکنون تنها اثری که از سنتور حبیب سماعی باقی مانده است همان چند صفحه ای است که در زمان حیات پروانه از او ضبط شده است. حبیب سماعی از سال ۱۳۱۹ که رادیو ایران افتتاح شد در برنامه های رادیو شرکت کرد و در کسرت های انجمن موسیقی ملی که چند سال بعد به همت روح الله خالقی تأسیس شد نوازندگی کرد. شیوه نوازندگی حبیب سماعی در این دوره نسبت به حدود دوازده سال قبل از آن تاریخ که صفحه از او ضبط شده بود پخته تر شده بود ولی با این وجود، از دوره نوازندگی حبیب سماعی در رادیو در سالهایی که ضبط مغناطیسی به صورت مفتولی (سیمی) تازه تدارک دیده شده بود، نوازی باقی نمانده است.

روح الله خالقی ذکر می کرد که ساز حبیب سماعی بسیار دلنشین و جذاب بود و اگر حبیب ساعتها سنتور می نواخت، شنونده احساس خستگی نمی کرد. خلاقیت و تنوع در اجراهای حبیب به نحوی بود که بداهه نوازی او در هر زمان برای شنونده، تازه و مطلوب بوده است. به همین



مناسبت است که شهریار در شعر خود گوید:

زوان دهد به سرانگشت دل نواز به ساز

که نبض مرده جهد چون مسیح بود طیب

صفای باغچه قلهک است و از تو جال

نسیم همزه بوی قرنفل آید و طیب...

حبیب سماعی فرزند خردسالی داشت که بسیار به او علاقه مند بود و آن کودک بر اثر بیماری در خردسالی درگذشت و پدر و مادر را بسیار اندوهگین ساخت. حبیب گاهی می گفت من هم به زودی از بی او خواهم رفت. حبیب سماعی پس از ششماه مرضی و بستری شدن در سن چهل و پنج سالگی در سال ۱۳۲۵ در ضعف و نفاقت درگذشت. شهریار بر اثر انس و الفتی که با حبیب داشت از درگذشت او بسیار اندوهگین شد و اشعار متعددی از جمله غزل «داغ حبیب» را که با مطلع زیر آغاز می گردد در زبانی دوست از دست رفته اش سرود:

سنتور شد یتیم به داغ حبیب خویش

بیمار شد ترانه به مرگ طیب خویش

روح الله خالقی در چند مقاله که راجع به او نوشته است،

می نویسد: «شاید سالها بگذرد و نظیر حبیب را چشم روزگار

نبیند ولی افسوس!! که سماعی یادگار و آثاری از خود باقی

نگذارد. صفحاتی که با پروانه بر کرده نسبت به سازی که در

سالهای اخیر می زد قابل مقایسه نیست. سه نفر شاگردی هم

که بقول خودش تربیت کرده هنوز تعلیمات خود را کامل

نکرده استاد خود را از دست دادند». (مجله موزیک ایران

سال ششم شماره ۸ دیماه ۱۳۳۶) منظور از سه نفر شاگردی

که تعلیمات خود را کامل نکردند: نورعلی برومند،

عبدالرسولی و قبادظفر می باشد بجز مقالات سابق الذکر از

خالقی، پژوهشی در باره «زندگی و آثار حبیب سماعی»

توسط خانم ارفع اطرابی انجام گرفت که شامل شرح حال و

تحلیل صفحات بازمانده از او و نت آثار حبیب سماعی

است و به مناسبت چهل و پنجمین سالگرد درگذشت

سماعی به صورت تألیف کتابی به همان نام در ۱۳۷۱ به

چاپ رسید که شامل تحقیقاتی مستند در مورد حبیب

سماعی می باشد. یکی دیگر از استادان مشهور موسیقی که

صمیمیت بسیار با شهریار داشت، شادروان ابوالحسن صبا

بود که دوستی دیرین آنها در تمام عمر ادامه داشت. شهریار

در بسیاری از اشعار خود از صبا و نوائی روح نواز سه تار و

ویلن او یاد کرده است. چون خود شهریار سه تار می نواخت

و به ردیف موسیقی ایرانی به خوبی آشنا بود، اصطلاحات

تخصصی موسیقی و نام برخی گوشه های دستگاههای

موسیقی ایرانی را با استادی و به مناسبت در اشعار خود

آورده است. در هنگامی که حبیب سماعی در قید حیات بود،

شهریار با آن دو هنرمند جلسات متعددی داشت پس از

درگذشت حبیب سماعی جای خالی او در محفل دوستانه

صبا و شهریار بسی تأثر انگیز بود به همین مناسبت صبا نیز

تالم خود را با نغمه های ساز بیان می کرد، چنانکه شهریار

در این مورد می گوید:

ساز صبا به ماتم سنتور می گریست

آری هنر عزیز بدارد رقیب خویش

با چنین انس و الفتی که شهریار با صبا داشت،

درگذشت صبا بر شهریار اثری عمیق نهاد به نحوی که شاعر

تأثر خود را در بسیاری از اشعارش با بیانی شیوا نمودار

ساخته است:

ای صبا با تو چه گفتند که خاموش شدی

چه شرابی به تو دادند که مدهوش شدی

تو که آتشکده عشق و محبت بودی

چه بلا رفت که خاکستر خاموش شدی

به چه دستی زدی آن ساز شبانگهی را

که خود از رفت آن بی خود و بی هوش شدی...

نگارنده شعر فوق را با صدای شخص شهریار به صورت

ضبط شده در اختیار دارد. او با کلامی که از دل برمی خیزد

شعر خود را خوانده است و احساس عمیق شاعر نسبت به موضوع شعر نه فقط از بافت خود شعر بلکه از کلام و ویژگیهای صوتی شهریار به هنگام ادای شعر ملاحظه می‌شود.

استاد ابوالحسن صبا فرزند کمال السلطنه، در خاندانی رشد یافت که اهل فضل و علم و هنر بودند. صبا نزد استادان نام‌آور زمان خود: میرزا عبدالله، درویش، حسین اسماعیل‌زاده و حسین هنگ‌آفرین و علی اکبر شاه‌ی و حاجی خان به فرا گرفتن سازهای مختلف از قبیل: تار، سه تار، ویلن، سنتور و تنبک پرداخت. از اواخر سال ۱۳۰۲ هجری شمسی در مدرسه عالی موسیقی در سلک شاگردان استاد علیقلی وزیری مؤسس مدرسه مذکور درآمد و مدارج کمال را در هنر موسیقی طی کرد. در سال ۱۳۱۰ خود کلاس تعلیم موسیقی دایر کرد. در آن سنوات تعدادی صفحه گرامافون از نوازندگی صبا در تهران ضبط شد و بر شهرت او افزود. پس از تأسیس رادیو، صدای ویلن صبا از رادیو به گوش شنوندگان رسید و از بدو تأسیس انجمن موسیقی ملی در ارکستر آن انجمن و چند سال بعد در ارکستر گلها در رادیو نوازنده اول و رهبر بود و نیز رهبر ارکستر شماره یک هنرهای زیبا گشت.

او به جز کلاس خصوصی خود، در هنرستان موسیقی ملی نیز به تدریس پرداخت و چند جلد کتاب ویلن، سنتور و سه تار از آثار او به چاپ رسید. نگارنده این مقاله که نزد استاد صبا به فرا گرفتن دستگام‌های موسیقی ایرانی و نواختن ویلن و نزد روح الله خالقی و محمود تاج‌بخش و علیقلی وزیری و دکتر مهدی پرکشلی به اموختن دوره‌های تکمیلی هنر موسیقی پرداختم با آشنائی نزدیک و مستقیم که با کار صبا داشتم باید ذکر کنم که صبا در نواختن ویلن و ساختن قطعاتی برای این ساز حساس و دقیق و نواختن سه تار سرآمدان و استادان بی‌بدیل بود و مکتبی ویژه در نواختن ویلن بنیاد نهاد که تا امروز نظیری برای او نمی‌توان یافت. صبا گذشته از جنبه‌های خاص نوازندگی، در آفرینش موسیقی، ساختن چهار مضراب و رنگباز و قطعات توصیفی مانند: کوهستانی، به زندان، به یاد گذشته، کاروان و غیره و نیز در تلخیص ردیف مفصل قدما دارای حسن سلیقه و ابتکار بود و از آهنگهای محلی که خود جمع کرده بود در ساختن قطعات مذکور استفاده شایان کرد. او از نظر مادی بسیار بلندنظر و دارای استغنائی طبع بود. تمام عمر صبا به تدریس و اشاعه موسیقی ایرانی صرف شد. او هنرمندی عالی طبع، با شخصیت، متواضع و خوش خلق بود. بر اثر همین صفات و حمایند اخلاقی بود که یاد صبا همواره در خاطر شهریار باقی بود چنانکه می‌گوید:

شهریارانه تویی بس همه با یاد صبا

هر که دل داشت در این شهر صبا می‌دارد  
در هر محفلی که صبا و نوای ساز سحرانگیزش بود،  
شهریار نیز همراه با ساز او به زمزمه شعر می‌پرداخت  
چنانکه گوید:

سوزی نداشت شعر دل‌انگیز شهریار

گر همه ترانه ساز صبا نبود  
شهریار در یکی از اشعار خود تمهید جالبی به کار بسته  
است. بدین ترتیب که او همان لحن گفتاری و خودمانی که  
صبا را مخاطب قرار می‌داد یعنی «صباجون» را با مهارت  
خاصی در شعر خود آورده است. او در غزلی خطاب به بانو  
منتخب صبا همسر استاد فقید که ذکر نام فرزندان استاد را  
نیز ضمن آن غزل آورده است چنین گوید:

ای منتخب به داغ صبا جون چه می‌کنی

لبلای من به حسرت مجنون چه می‌کنی  
در مجالست شهریار با صبا گاه استادان دیگر مانند:  
عبدالله دوامی (آواز)، حسین هنگ‌آفرین (ویلن)، حسین  
تهرانی (تنبک) و تعدادی دیگر شرکت داشتند. غزل «عیدی  
عشاق» که با بیت زیر شروع می‌شود:

صبا به شوق در ایوان شهریار آمد

که خیز و سربرد از دخمه کن، بهار آمد  
یسادگار صبح عید سال ۱۳۲۸ است. در

صبح عید نوروز آن سال صبا و دوامی به منزل شهریار رفتند  
و به اتفاق شاعر به رستم آباد شمیران به دیدار حسین هنگ  
آفرین شتافتند. حسین خان در آن هنگام حدود هفتاد و سه  
سال داشت و از هر سه آنان از نظر سنی بزرگتر بود. حسین  
خان از شاگردان مسیولومر فرانسوی (کارشناس موسیقی  
که ناصرالدین شاه از فرانسه استخدام کرد) بود. حسین  
خان نوازندگی ویلن، پیانو و بعضی سازهای بادی را آموخته  
بود. خود صبا در دوران جوانی نزد حسین هنگ‌آفرین به  
فراگرفتن ویلن پرداخته بود و به پاس حق شناسی هر سال  
عید نوروز به دیدار استاد خود می‌رفت. انگیزه رفتن صبا به  
خانه شهریار و دعوت به دیدار هنگ‌آفرین هم به همان علت  
بوده است. هنگ‌آفرین سه سال بعد از آن دیدار درگذشت.  
عبدالله دوامی که یکی دیگر از یاران آنها بود از خوانندگان  
اواخر دوره قاجار بود که صفحه‌هایی از آواز او همراه با تار  
در ویش در دست است. او سالها به تدریس آواز پرداخت و  
در حفظ و روایت تصنیف‌ها و قطعات ضربی قدیم دارای  
حافظه‌ای قوی بود.

دیگر از استادانی که شهریار با او محشور بود و مورد  
علاقه شاعر واقع گشته بود ابوالحسن اقبال آذر (اقبال  
السلطان) را می‌توان ذکر کرد. اقبال خواننده مشهور  
آذربایجانی در بلند خواندن و مرکب خوانی استاد مشهوری  
بود. او خوانندگی را از مکتب تعزیه شروع کرد و صفحاتی  
از آواز او بویژه همراه با تار علی اکبر شهنازی و برادر او  
عبدالحسین شهنازی موجود است. صدای اقبال السلطان  
قوی، پُر دامنه و دارای اوج کافی بود. او بهنگام خوانندگی  
دارای مداومت نفس و ذخیره هوای کافی روی برای  
پشتیبانی تحریرهای مسلسل سنتی آواز ایرانی بود. به  
مناسبت همین خصایص و توان نفس (سینه) اقبال بود که  
شهریار درباره او چنین سروده است:

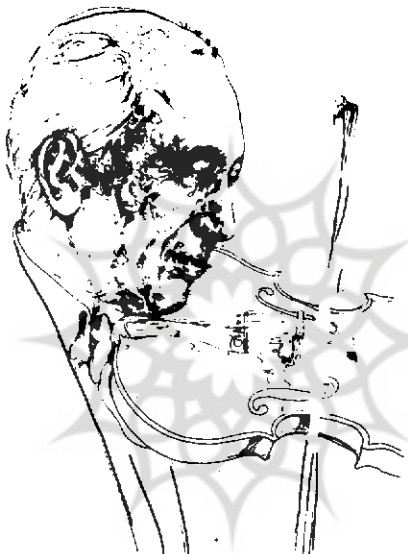
صفای سینه او جلوه داده آینه وار

جمال شاهد لاله عذار موسیقی  
اقبال السلطان در دوره نوجوانی با گروه‌های  
نوحه‌خوانان و تعزیه‌خوانان همنوایی می‌کرد و آنچنان که  
ذکر شده است تا اواخر عمر که توان داشت به مناسبت  
نذری که داشت هر ماه رمضان نزدیک سحر مناجات می‌کرد.  
در آن هنگام صاحب‌دلان به کوجه‌های پیرامون خانه اقبال  
می‌ریختند و در سکوت شب صدای اقبال بلند می‌شد. او در  
پشت بام خانه خود با متانت راه می‌رفت و مناجات را (غالباً  
از گوشه حجاب) آغاز می‌کرد و صدای او به تدریج در هنگام  
سحر اوج می‌گرفت. به طوری که از فواصل دور هم اهالی  
تبریز آن را می‌شنیدند. شهریار تحت تأثیر شهبایی که صدای  
مناجات اقبال السلطان در سکوت شب تبریز در فضا  
طنین‌انداز بود، قصیده‌ای با این مطلع سروده است:

شب است و چهچه اقبال سر به عرش افراز  
افق شکافد و مرغان قاف در پرواز  
به نیزه بازی برق و شهاب می‌ماند  
شعاع خنجر تحریر در نشیب و فراز...

از آنجا که شهریار خود سه تار می‌نواخت و به گوشه‌های  
آوازهای ایرانی وارد بود در قصیده سابق الذکر نام الحان  
موسیقی ایرانی را با استادی به نظم آورده است. او در شعر  
فوق از این آواها یاد کرده است: راست، پنجگاه، قطار،  
حجاز، زنگ شتر، شیرین وقره‌هاده، شور، شهناز و سوزوگداز.

اقبال السلطان عمر طولانی کرد و شهریار برای  
جشنواره یکصدمین سال تولد اقبال در اسفند ماه ۱۳۴۶  
قصیده‌ای سرود و در ضمن آن خاطرات خود را بیان کرد.  
او از آواز اقبال با صفت واجد «روح حماسی» یاد می‌کند که  
اشاره به قدرت صدا و تحریرهای روان و نهیب سینه  
خواننده است. در همان قصیده از تأثیر مناجات‌های اقبال



یاد می‌کند و از خاطرات طفولیت خود سخن به میان آورده است:

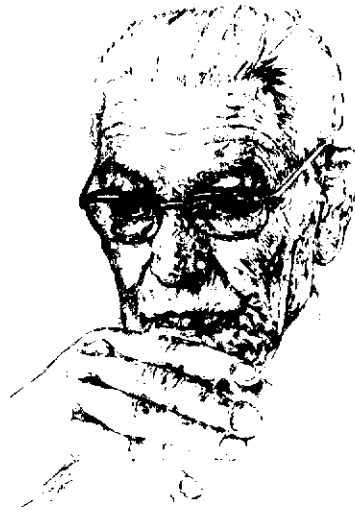
من سه ساله طفل بر زانوی او بنشسته‌ام  
حالیا شصتم من و بازش همی بینم عیان  
قدر این نعمت مگر محدود کردن می‌شود  
نقد این دولت مگر معدود کردن می‌توان  
ای بسی روزا که باسر تاختم از مدرسه  
تا در منزل که او شب خواهد آمد میهمان...  
شهریار روایاتی از دوران جوانی اقبال نقل کرده است.  
او ذکر می‌کند که از فراز سلطنت آباد شمیران تا پل تجریش  
(چند کیلومتر) صدای آواز اقبال بدون هیچگونه وسیله  
تقویت صوت به گوش می‌رسیده است. در دوره نفوذ فرقه  
دموکرات به هنگامی که آنان در شهرداری تبریز میهمانی  
مفصلی ترتیب داده بودند از اقبال با اصرار تمام می‌خواهند  
که آوازی بخواند. اقبال با آوازی رسا و با شجاعت ضمن  
آواز این بیت از عارف قزوینی را با صدای پر اوج خواند:

چرا که مجلس شورا نمی‌کند معلوم  
که خانه. خانه غیر است یا که خانه ما است؟!  
پس از آن اقبال اجباراً مدتی رهسپار تهران گردید.  
شهریار در یکی از اشعار خود به حادثه فوق اشاره کرده  
است و چنین می‌گوید:

شعر عارف خواند و گفت ای مجلس شورا بگو  
خانه از غیر است یا زین ملت بی‌خانمان  
وانکه آتش زد به جان خلق و با شیون گریست  
ثبت شد آن گزیه در تاریخ آذربایجان  
از خوانندگان مشهور دیگر، قمر مورد عنایت شهریار  
بود. شهریار در سالهای پیرامون ۱۳۰۸ هجری شمسی به  
وسیله یکی از همشهریان و دوستان نزدیک خود ابوالقاسم  
شهباز (که ذکرش رفت) در یک مجلس میهمانی که قمر آواز  
می‌خواند با وی آشنا شد و تحت تاثیر صدای سحرانگیز،  
اخلاق پسنبدیده و منات او واقع شد. شهریار در وصف او  
گوید:

از کوری چشم فلک امشب قمر اینجاست  
آری قمر امشب بخدا تا سحر اینجاست  
آهسته به گوش فلک از بنده بگوئید  
چشم تندود اینهمه، یکشب قمر اینجاست  
آری قمر آن قمری خوشخوان طبعیت  
آن نغمه سیرابلیل باغ هنر اینجاست...

قمر در نوجوانی در کلاس موسیقی مرتضی نی داود به  
فرا گرفتن دستگاههای موسیقی ایرانی و فنون آواز پرداخت  
و چندی بعد کمپانیهای ضبط صفحه از آواز او صفحاتی  
ضبط کردند که بر شهرت او افزود. بجز شهریار شاعران  
دیگری چون: ایرج، ملک الشعراء بهار، یزمان بختیاری و  
تعدادی دیگر در وصف قمر و سجایای اخلاقی او اشعاری  
سروده‌اند. صدای او در قسمت بم و در اوج در هر دو حال  
نیرومند، گرم و جاذب بود و در راحت ادا کردن تحریرهای  
متنوع آواز ایرانی مهارت داشت. او هیچگاه مادیات را  
نشناخت و با آن که می‌توانست ثروتها اندوخته کند درآمد  
خود را به نیازمندان بخشید و تا جدی در این کار زیاده‌روی  
کرد که در اواخر عمر خود کاملاً محتاج شد. او از اولین  
خوانندگان رادیو بود. از سالهای پیرامون ۱۳۳۲ که بخش  
برنامه‌های رادیویی گسترش یافت به تدریج بر ساعات  
موسیقی رادیو افزوده شد و برنامه موسیقی رادیو که در آغاز  
زیر نظر انجمن موسیقی ملی بود زیر نظر اداره انتشارات و  
رادیو قرار گرفت. به تدریج توصیه‌بازی و فساد اداری در  
آنجا هم رواج گرفت و برخی افراد شهرت طلب بی‌مایه به  
عنوان نوازنده و خواننده وسازنده به رادیو راه یافتند.  
اعمال نفوذ برخی متنفذین و دولتمردان زمان باعث ترجیح  
بی‌هنران بر هنرمندان شد و بیشتر برنامه‌های رادیویی به  
عرصه خودنمایی برخی نورسیدگان شهرت طلب تبدیل شد.  
در آن برنامه‌ها هر روز تصنیفی مبتذل و بی‌محتوا به نام  
«ترانه روزه» به گوش ساده‌سپند مردم بی‌اطلاع می‌رساندند.



به استثنای برخی برنامه‌های گلها و ارکستر شماره یک به  
رهبری خالقی یا جواد معروفی و برخی برنامه‌های تک  
نوازان، اکثر برنامه‌های موسیقی رادیو از آفت شهرت طلبان  
نویا در امان نماند و این وضع تا نیمه آخر سال ۱۳۵۷ ادامه  
داشت. حتی کار به جایی رسید که مرتضی نی داود را در  
سنین کهن سالی به رادیو دعوت کردند و به او گفتند که برای  
ماندگاری موسیقی سنتی ایران ردیف موسیقی را با تار  
بنوازد و استاد کهن سال مدت یکسال و نیم (از سال ۱۳۴۸)  
از صبح تا شام در برنامه‌ای هفتگی در استودیوی رادیو ایران  
حاضر می‌شد و با شوق تمام و به امید نشر و پخش آنها  
حدود ۲۹۷ گوشه از دستگاههای هفت‌گانه موسیقی ایرانی  
و ردیف قدما را با تار نواخت و نام هر گوشه را قبل از اجرا  
ذکر کرد که توسط رادیو در نوار ضبط شد.

رئیس رادیو در آن زمان به استاد کهن سال موسیقی  
مرتضی نی داود قول داد که آن نوارها را به طرق مختلف به  
گوش علاقمندان برساند و مرتضی نی داود به شوق اشاعه  
موسیقی ایرانی نه فقط این زحمت را متحمل شد بلکه از  
دریافت حق الزحمه هم خودداری کرد و به رایگان و به امید  
وفای به عهد رئیس رادیو به نواختن ردیف پرداخت. ولی با  
کمال تأسف و تعجب رئیس وقت رادیو به قولی که داده بود  
 وفا نکرد و سرنوشت نوارها هم معلوم نشد که چه شد؟!  
مرتضی نی داود بادلای آزرده و با تأسف چنین گفت:  
«نزدیک به دو سال زحمت کشیدم و دستگاهها و ملحقات آن  
را ضبط کردم. اما این دستگاهها معلوم نیست چرا در آرشیبو  
نگاهداری می‌شود. وقتی که قصد چنین کار مهمی را  
داشتیم به من قول دادند که این نوارها را به طرق مختلف بین  
مردم پخش کنند، اما هیچ خبری نیست» دیری نپایید که  
مرتضی نی داود با دلی آزرده رهسپار آمریکا شد و در  
همانجا هم درگذشت. در بسیاری از اشعار شهریار  
اشاره‌هایی به این دوره که منجر به منزوی شدن هنرمندان  
شایسته موسیقی شده بود، ملاحظه می‌شود. به طور مثال در  
قصیده «صبا می‌میرد» سروده است:

از محیط خفقان آور تهران برسید  
که هنرپیشه‌اش از غصه چسرا می‌میرد؟  
دیگر از اشارات به وضع فوق ضمن غزلی است که با ردیف  
حسین برای دوست عزیزش حسین تهرانی استاد تنبک  
سروده است و چنین می‌گوید:

دیدید که استفاده نکرد از نو رادیو!  
یک مرد هم نگفت که چون و چرا حسین؟  
... تا رادیو سپرده نگردد به دست اهل  
هر دم قضیحتی است به تحویل ما، حسین!

باری دل گرفته ما نیز واشورد  
روزی که مشت بی‌هنران گشت وا، حسین...  
از وضع آشفته رادیوی رژیم، قمر نیز در امان نماند و او بر  
اثر مشاهده نامردمی‌ها و حق ناشناسی‌ها به انزوا گرائید.  
بر اثر حسادت و اعمال نفوذ برخی خوانندگان بی‌مایه، چون  
صدای بی‌محتوا و سبک آنان در مقایسه با صدای رسا و  
استوار خوانندگان درجه اول نمی‌توانست تجلی کند و بر اثر  
بی‌فرهنگی مسئولان وقت رادیو ایران تنها چند نواری را هم  
که از آواز قمر در رادیو ضبط شد (همراه با تعدادی نواری دیگر  
از صبا و ادیب خوانساری...) پاک کردند! قمر مریض و  
خانه‌نشین شد و مختصر حق الزحمه او را هم به قول  
حسابدار رادیو به علت فورمالیته‌های اداری (!) قطع کردند.  
اگر سوزن حکاک دستگاههای ضبط کنی کمپانیهای  
خارجی نبود و صفحات گرامافون از او ضبط نشده بود (که  
آنها هم بر اثر بی‌میلانی و نبودن آرشیبو در دسترس  
علاقه‌مندان نبود) و آن صفحات در حال انهدام که آثار  
استادانی چون: درویش، سماعی، وزیر، صبا و آواز  
خوانندگانی چون: قمر، ادیب، تاج و امثالهم را در برداشت،  
توسط معدود علاقه‌مندان، از دست‌روشان حاشیه‌خیاابانها  
جمع‌آوری نمی‌گشت، امروز اثری از صدای مشهورترین

خواننده قرن اخیر ایران در دست نبود، قمر در سال ۱۳۳۸ در عسرت و انزوا درگذشت و مردم هم با سیاستهای مبتذل رادیوی وقت در زمینه موسیقی، او و امثال او را فراموش کردند. آنهایی که او را می‌ستودند و از آواز او بهره‌مند بودند و ریزه خوار خوانش بودند حتی اینقدر به خود زحمت ندادند که جنازه او را تا گور بدرقه کنند. نگارنده این مقاله که قمر را دیده بودم و در آخرین سالهایی که آواز خواند صدای او و تمهیدات آوازیش را شنیده بودم، شرح حال و خصال و آثار او را همراه با تحلیل تخصصی صدای او و بخشی از گفتارهای هنری که با او داشتم در شماره‌های ماهنامه موسیقی ایران (در سال ۱۳۳۸ و بعد) به چاپ رسانیدم. در اشعار موسیقی استاد شهسریار اشاره‌های مکرر و بی‌موردی که ذکر کردم، شده است. شهسریار با وقوف به زندگی قمر و ارزش هنری او در شعر «غروب قمر» به مواردی که ذکر کردم اشاره کرده است:



قمر برقت که بکوقت آفتابی بود  
چه آفتابی و بسادی چه آب و تابی بود  
این قسمت شعر و ابیات قسمت اول شعر شهسریار اشاره به دوران شکوفائی هنری قمر و ایام جوانی او دارد.  
از آن قمر که بدو بود چشمها روشن  
چه گویمت که به دلها چه تنهایی بود  
شهسریار در جای دیگر شعر در مورد سجایای اخلاقی او می‌گوید:

قمر به جود و جوانمردی و به خلق و ادب  
زنی نبود که عالی‌ترین جنابی بود  
چه گنج‌ها که در آورد و بسا فقیران داد  
مگر به خرج قمر حدی و حسابی بود  
در این اواخر عمر ای اسف چها که ندید  
ز زندگی که بهر آیتش عذابی بود  
... جهان سفله قمر پیر کرد و بکشت  
چنان گذشت که گونی خیال و خوابی بود  
در ضمن همان قصیده است که شهسریار با آگاهی و احاطه به موسیقی درباره کیفیت آواز قمر می‌گوید:  
ردیف سبک قمر مکتبی است در آواز  
چه مکتبی که به موسیقی، انقلابی بود  
اکنون با ذکر شرح مختصری که درباره قمر نوشتم، شأن سرودن بسیاری از اشعار شهسریار که اشاره به فراز و نشیب زندگی او دارد روشن می‌شود و می‌توان موارد تلویحی را طبق توضیحات فوق توجیه کرد.



دیگر از استادانی که مورد تمجید شهسریار واقع گشتند استاد محمود تاج بخش است که شهسریار غزلی با عنوان «ویلن تاج بخش» به او اختصاص داده است. مطلع شعر این است:

شنیده‌ام که به شاهان عشق بخشی تاج  
به تاج عشق تو من مستحکم و محتاج

محمود تاج بخش در خانواده اهل هنر متولد شد. او تعلیمات هنری خود را در رشته ویلن نزد اسماعیل زرین فر و لطف‌الله مفخم پایمان طی کرد و سپس نزد استاد ابوالحسن صبا به تکمیل دوره‌های ویلن پرداخت. تاج بخش سه‌تار را نیز استادانه می‌نوازد و چندی از تعلیمات استاد احمد عبادی در این رشته استفاده کرد. او با ارکستر انجمن موسیقی ملی و ارکستر شماره یک رادیو همکاری داشت و سالها استاد هنرستان موسیقی ملی بود که نگارنده این مقاله هم از کلاس او بهره‌مند بوده‌ام. استاد محمود تاج بخش هنرمندی متین و با شخصیت است که ویلن و سه‌تار را با استادی می‌نوازد و چند سالی است که به ضبط ردیف موسیقی ایرانی در نوار پرداخته است که یادگاری ارزشمند از ردیف قدما محسوب می‌شود.



شهسریار چون خود سه‌تار می‌نواخت نسبت به استاد احمد عبادی علاقه‌ای خاص داشت. پدر عبادی، میرزا عبدالله استاد مشهور تار و سه‌تار عهد ناصری و یکی از روایت‌کنندگان معتبر ردیف موسیقی ایرانی به شمار می‌آید.

احمد عبادی در چنین خانواده‌ای پرورش یافت. در سالهای بعد از افتتاح رادیو او از مروجان سه‌تار به شمار آمد و شیوه استادانه نوازندگی او در اشاعه این ساز کمک بسیار کرد. عبادی خود از نوازندگان برنامه «گلها» بود و سه‌تار او همراه آواز خوانندگان مشهور آن برنامه به گوش می‌رسید. شهسریار در قصیده «سه‌تار عبادی» که در تمجید آن استاد سروده است از پدر او میرزا عبدالله به نام «میرزای شهر» یاد می‌کند:

چراغ دوده مرحوم میرزای شهر  
که شهره در همه عالم به اوستادی بود  
شهسریار در منظومه‌ای بلند از راهنمایی‌های استاد فقیدش حاج اسماعیل امیرخیزی، ادیب و آزادبخش و مشروطه طلب مشهور تبریز یاد کرده است. شهسریار در ضمن آن منظومه چنین آورده است:

سفری هم به اصفهانم برد  
با خود و نخبه، خیل همراهان  
صدر مرحوم و تاج را دیدم  
با همه لطف و صنع اسبهاگان...

به طوری که استنباط می‌شود حاج اسماعیل امیرخیزی در سفر اصفهان که اشاره شده است، شهسریار را به دیدار صدر برده است. این نام در منظومه بلند شهسریار همان میرزا عبدالحسین صدر (صدرالمحدثین) اصفهانی فرزند میرزا محمود خوانساری است که از واعظان خوش قریحه و خوش آواز و مشهور بود. از بلاغت و رسائی بیان صدر هنوز روایتها نقل می‌کنند و از نفوذ کلام او در جلسات چند هزار نفری حکایتها در خاطره‌ها باقی است. استاد ابوالحسن صبا، صدر را در اصفهان دیده بود و تحت تأثیر صوت خوش او گوشه «صدری» را از صدای صدر به خط نث نوشت و در ردیف خود در آواز آفشاری ثبت کرد. خود ابوالحسن صبا بهنگام تعلیم این گوشه در آفشاری به نگارنده اظهار داشت که بر اثر انگیزندگی صوت دلنشین صدر و به یاد شخصیت ناقد او آن قطعه را از صدای صدر به نث نوشته و به یادگار شجاعت و آزادگی صدر در کتاب ردیف یک ویلن خود به چاپ رسانیده بود. خود حاج اسماعیل امیرخیزی استاد شهسریار که او را به دیدار صدر به اصفهان برده بود در وصف صدر شعری سروده است که با این ابیات شروع می‌شود:

«صدر» بزرگوار! ای آنکه چو من  
صدر بزرگوار ندیدم به روزگار  
بیش از دو بار نشد بخت رهبرم  
تاره برم به حضرت صدر بزرگوار...

صدر در سال ۱۳۱۵ در شیراز درگذشت. او برادر بزرگتر حسن صدر نویسنده فاضل و وکیل زیردست دادگستری

استاد شهسریار در شعر مذکور از دیدار تاج در اصفهان یاد می‌کند که منظور جلال تاج اصفهانی خواننده مشهور بود که از استادان بنام آواز و یادگاری نظیر مکتب آواز اصفهان به شمار می‌آمد. تاج در دوران نوجوانی نزد نایب اسدالله استاد مشهور نی و سید رحیم و حبیب شاطر حاجی و میرزا حسین ساعت‌ساز و حاج عبدالصمد آواز و موسیقی فرا گرفت و شهرت او از دهه اول قرن چهاردهم هجری شمسی شروع شد. او دارای سبکی خاص و آوازی رسا و تحریرهای منظم و دلنشین بود و در مناسب خوانی و تحویل شعر با تلفظ واضح و عرضه ضربی‌های زیبا و ارائه «مکتب آوازی اصفهان» استادی بی‌بدیل بود. تاج در سال ۱۳۶۰ در اصفهان درگذشت.

بجز استادانی که از آنها یاد شد، در دیوان شهسریار ذکر هنر استادان دیگر موسیقی چون: علی اکبر شهنازی و عبدالحمید شهنازی، جلیل شهناز، غلامحسین بنان و... به میان آمده است و البته غیر از اینها نام اوران هنرهای دیگر مانند نقاشان و خطاطان و شاعران و ارباب سایر هنرها نیز در ضمن اشعار شهسریار یاد شده‌اند که از موضوع این مقاله خارج است.

○ تصاویر: برگرفته از کتاب «نقشی به پاره اثر علی خسروی